

## بررسی عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی در «المیزان فی تفسیر القرآن»

جواد گلی\*

### چکیده

یکی از مباحث مهم که در قلمرو معرفت دینی قابل بررسی است، عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی می‌باشد. این عوامل در تولید معرفت دینی، حفظ و ثبات آن، تغییر و تحول آن و تعمیق و رسوخ آن در نفس مؤثر هستند. هدف این مقاله، طرح نظریات علامه طباطبائی در زمینه عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی است. بر این اساس، در این نوشتار با تمرکز بر تفسیر المیزان درصددیم نظریات علامه را در این زمینه شناسایی کنیم. این عوامل را می‌توان در قالب دو گروه عوامل درونی و عوامل برونی طبقه‌بندی کرد. عوامل درونی شامل پیش‌دانسته‌های ذهنی، عوامل قلبی، عوامل جسمانی و عملی می‌باشد و عوامل برونی، به دو دسته عوامل اجتماعی و عوامل دینی قابل تقسیم است.

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبائی، عوامل تأثیرگذار، معرفت دینی، تفسیر المیزان.

## مقدمه

یکی از سؤالات مهم در معرفت‌شناسی این است که آیا در زمینه کسب معرفت یا تحول و ثبات آن، فقط ذهن انسان درگیر فعالیت است یا اینکه علاوه بر ذهن، اموری دیگر نیز دخیل هستند و بر فرایند ایجاد معرفت و تحول و ثبات آن در انسان تأثیرگذار هستند؟ تفسیر شریف المیزان فی تفسیر القرآن نگاشته علامه طباطبائی یکی از آثار مهم در زمینه معرفت دینی است که جوانب مختلف فهم و معرفت دینی را مورد بحث قرار داده است و در زمینه عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی نیز مباحث عمیقی در آن مطرح گردیده است. با توجه به اینکه تاکنون اثری مستقل و جامع در این زمینه از دیدگاه علامه طباطبائی نگاشته نشده است و این مباحث در تفسیر المیزان ضمن بررسی آیات و روایات یا بحث‌های علمی و فلسفی به‌طور پراکنده مطرح گردیده است، ضرورت دارد که این مباحث به‌طور منسجم و دسته‌بندی شده ارائه گردد. بدین منظور، در این مقاله کوشش شده با تمرکز بر تفسیر المیزان نظر علامه طباطبائی در زمینه عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی مشخص شود، سپس به صورت دسته‌بندی شده در قالب عناوینی ارائه گردد.

لازم به ذکر است که مقصود ما از عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی در این نوشتار، عواملی است که در تولید معرفت دینی، تعمیق آن و شکل‌دهی به آن و حفظ و ثبات یا تحول و تغییر معرفت دینی انسان مؤثر است. این عوامل شامل عوامل مختلف درونی و برونی می‌شود. در ادامه، به تفصیل به انواع این عوامل (درونی و برونی) که بر فهم و معرفت دینی تأثیر دارند، می‌پردازیم.

## الف. عوامل درونی انسان

مقصود از عوامل درونی آن دسته از ویژگی‌های انسان است که ریشه در درون او دارد. در ذیل، به مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌شود:

## ۱. عوامل ذهنی

مقصود از عوامل ذهنی، اموری است که مربوط به فکر و تعقل انسان است و در فرایند ادراک نقش مستقیم دارد، برخلاف عوامل قلبی و جسمی و فعلی که در عمل فهم نقشی باواسطه دارند. در ادامه، به بررسی انواع این عوامل و تأثیرشان در معرفت دینی می‌پردازیم.

۱-۱. پیش‌دانسته‌های ذهنی: به نظر علامه طباطبائی، پیش‌دانسته‌های ذهن انسان به‌طور فی‌الجمله در معرفت دینی تأثیرگذار است. این تأثیرگذاری از دو جهت است:

الف. تأثیرگذاری باواسطه: پیش‌دانسته‌های ذهنی در سبک بیان و شیوه ارائه معانی که متکلم درصدد القای آن به مخاطبان است، تأثیرگذار است. این تأثیرگذاری بر معرفت دینی باواسطه الفاظی است که عمل فهم از راه آنها صورت می‌گیرد. توضیح اینکه چون اولاً، عموم مردم فهمشان از امور حسی فراتر نمی‌رود و از درک عالم ماورای طبیعی ناتوانند و فقط افراد خاصی از چنین قدرت درکی برخوردارند؛ و ثانیاً، تفهیم معانی به مخاطبان فقط با بهره‌گیری از معلومات ذهنی آنها امکان دارد، باید در القای معانی به مخاطبان، پیش‌دانسته‌های آنها مورد توجه متکلم باشد. بر این اساس، اگر مخاطبان انس ذهنی به امور محسوس داشته باشند، تفهیم مطالب به آنها باید با ارائه مطالب در قالب امور محسوس باشد، اما اگر

می‌توانند معانی را درک نمایند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۹۲-۹۳).

ب. تأثیرگذاری بی‌واسطه: پیش‌دانسته‌های ذهنی در معانی الفاظی که ذهن با آنها مواجه می‌شود و معرفت دینی خود را بر اساس آنها سامان می‌دهد، اثرگذار است. علّامه این تصرفات ذهنی را که بر مبنای معلومات ارتکازی و مأنوس ذهنی است، در آن دسته از معانی منحصر می‌داند که ذهن با آنها مأنوس نیست؛ مانند اعتقادات و مصالح احکام. اما بر آن است که پیش‌دانسته‌های ذهنی در معانی که ذهن با آنها مأنوس است (مانند قوانین و احکام شرعی)، دخل و تصرفی نمی‌کند.

معارف وقتی در وادی الفاظ درآید، به شکل و اندازه قالب‌های لفظی درمی‌آید، ... همین الفاظ وقتی از ذهن‌های افراد مختلف عبور می‌کند، هر ذهنی از آن الفاظ چیزهایی می‌فهمد، که عیناً مانند کف سیل، مقصود اصلی نیست؛ چون ذهن‌ها به خاطر معلوماتی که در طول عمر کسب کرده و با آن انس گرفته‌اند، در معانی الفاظ دخل و تصرف می‌کنند، و بیشتر این تصرف‌ها در معناهایی است که برای صاحب ذهن مأنوس و مألوف نیست؛ مانند معارف اعتقادی، و مصالح احکام، و ملاکات آنها، که بیانش گذشت. و اما در احکام و قوانین اجتماعی از آنجاکه ذهن با آنها مأنوس است، در آنها دخل و تصرفی نمی‌کند، مگر اینکه باز بخواهد از ملاک‌ها و دلایل آنها سر درآورد (همو، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۹۵).

انواع پیش‌دانسته‌های ذهنی که به نظر علّامه طباطبائی در معرفت دینی تأثیرگذار هستند عبارتند از:

۱-۱. پیش‌دانسته‌های زبانی: از دیدگاه علّامه

مخاطبان دارای قدرت عقلی فهم کلیات باشند، می‌توان مطالب را با بیانات عقلی به آنها القا کرد.

فهم عامه بشر بیشتر با محسوسات سروکار دارد و از این رو، نمی‌تواند مافوق محسوسات را به آسانی درک کند، و مرغ فکر خود را تا بام طبیعت پرواز دهد. افراد انگشت‌شماری هم که از راه ریاضت‌های علمی توانسته‌اند فهم خود را ترقی داده، به ادراک معانی و کلیات قواعد و قوانین موفق شوند، وضعشان به خاطر اختلاف وسایل این توفیق، مختلف است و به همین جهت، فهم آنان در درک معانی خارج از حس و محسوسات، به شدت مختلف شده است و این اختلاف از نظر مراتب، دامنه عریضی دارد که احدی نمی‌تواند این اختلاف را انکار کند. این نیز قابل انکار نیست که هر معنا از معانی که به انسان القا شود، تنها و تنها از راه معلومات ذهنی او صورت می‌گیرد (مانند معلوماتی که در خلال زندگی اش کسب نموده)، حال اگر معلومات ذهنی او همه از قماش محسوسات باشد، و ذهن او تنها با محسوسات مأنوس باشد، ما نیز می‌توانیم مسئله معنوی خود را از طریق محسوسات به او القا کنیم، و تازه این القا به مقدار کشش فکری اش در محسوسات امکان‌پذیر است.

مثلاً، لذت نکاح را برای کودکی که کشش فکری اش به این امر محسوس نرسیده، به شیرینی عسل یا حلوا ممثل کنیم، و اگر فکرش به معانی کلی هم می‌رسد همین لذت نکاح را به آن معانی کلیه، و به قدری که فکرش ظرفیت دارد ممثل می‌سازیم. پس دسته اول، معانی را هم با بیان حسی درک می‌کنند، و هم با بیان عقلی؛ ولی دسته دوم، تنها با بیان حسی

الفاظ نصیب انسان می‌شده و شکل و صورت مسمای الفاظ در این امر دخیل نبوده است و تا زمانی که آن فایده وجود دارد، اسم بر آن مسما صدق می‌کند. برای مثال، تا زمانی که غرض سنجش، نوردهی و دفاع باقی است، الفاظ میزان، چراغ و اسلحه نیز بر هر نوع مصادیقی که این اغراض را محقق می‌کنند، صدق می‌کنند، حتی اگر شکل و صورت مسماهای این الفاظ با مسمای نخستین آنها تفاوت کند. توجه به این نکته موجب می‌شود که ذهن انسان در فهم متون دینی به مصادیق مادی الفاظ این متون، که مانوس ذهن است، اکتفا نکند و گرفتار تشبیه و تجسیم نگردد (همان، ج ۱، ص ۱۰-۱۱).

۱-۲. پیش‌دانسته‌های اعتقادی: به نظر علامه، یکی از عوامل تأثیرگذار در معرفت دینی، پیش‌دانسته‌های اعتقادی افراد است. این تأثیرگذاری نیز بر دو نوع است:

الف. تأثیرگذاری منفی: به نظر علامه، پیش‌دانسته‌های اعتقادی انسان که ناشی از عقاید مذهب و مکتب مورد باور اوست، در معرفت دینی اش اثرگذار است. برای نمونه، علامه، شیوع بحث‌های کلامی در زمان خلفا به علت مواجهه مسلمانان با پیروان و علمای ادیان و مذاهب مختلف، ترجمه فلسفه یونانی به عربی و به دنبال آن، رواج بحث‌های فلسفی بین علمای اسلامی، ظهور تصوف و تمایل مردم به نیل به حقایق از راه مجاهده و ریاضت نفسانی و تعبد محض گروهی دیگر از مسلمانان به ظواهر دینی را از عواملی می‌شمارد که موجب پیدایش مذاهب و فرقه‌های گوناگون در جهان اسلام گردید و به اختلاف علمای مسلمان در تفسیر متون دینی انجامید. پیش‌دانسته‌های اعتقادی اندیشمندان،

طباطبائی یکی از عوامل تأثیرگذار در معرفت دینی، پیش‌دانسته‌های زبانی افراد است. طبق نظر علامه، این تأثیرگذاری می‌تواند منفی یا مثبت باشد:

الف. تأثیرگذاری منفی: به نظر علامه، انس و عادت ذهنی موجب می‌شود که انسان در هنگام شنیدن الفاظ، معانی مادی آنها به ذهنش متبادر شود. منشأ این عادت در انسان آن است که اولاً، انسان در زندگی دنیوی، با بدن و قوایش با امور مادی سروکار دارد و از سوی دیگر، چون انسان موجودی اجتماعی است و کارهای اجتماعی مربوط به امور مادی و لوازم آن است، انسان در اجتماع برای تفهیم و تفاهم با دیگران، به وضع الفاظ برای آن نوع معانی می‌پردازد که غرض او را محقق می‌سازد. این امور موجب می‌شود ذهن انسان به محض شنیدن الفاظ، به معانی مادی آنها منتقل شود. این عادت ذهنی در مواجهه انسان با متون دینی نیز رخ می‌نماید و ذهن انسان با شنیدن الفاظی مانند آسمان، زمین، لوح، قلم، عرش، کرسی، فرشته، بال فرشته، شیطان و لشکریان او، به مصادیق طبیعی و مادی آنها متوجه می‌شود. علامه طباطبائی چنین فهمی از الفاظ متون دینی را تخطئه می‌کند و طرف‌داران این نوع معرفت دینی (مانند مقلدان اصحاب حدیث، حشویه و مجسمه) را که مدعی پیروی ظواهر متون دینی هستند، به جمود بر انس و عادت ذهنی متهم می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹-۱۰).

ب. تأثیرگذاری مثبت: به باور علامه، در فهم متون دینی نباید بر فهم عادی و مصداق مانوس ذهنی الفاظ اکتفا کرد، بلکه باید دانست که غرض از وضع الفاظ برای معانی، فایده‌ای بوده است که از مسمای

از این معارف قرآنی آن نوع معانی را درک می‌کند که مربوط به اوصاف و خواص اجسام است. علامه طباطبائی، رجوع به اصولی را که متضمن نفی مادیت و جسمانیت از مصادیق این الفاظ در متون دینی هستند، از راه کارهای رهایی از فهم‌های مادی‌انگارانه این متون معرفی می‌کند. ایشان در این زمینه می‌نویسد:

معارفی که قرآن کریم بر بشر عرضه کرده، دو قسم است: بعضی از آنها درباره ماورای طبیعت است که خارج از حس مادی است، و فهم مردم عادی وقتی به آنها برمی‌خورد دچار اشتباه می‌شود، و نمی‌تواند معنایی غیرمادی برای آنها تصور کند، مثل آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» (فجر: ۱۴) و آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ» (فجر: ۲۲) که در برخورد با آنها به خاطر انسی که فهم او با مادیات دارد، از کمین کردن خدا و آمدنش، همان معنایی را درک می‌کند که از آمدن و کمین کردن یک جاندار می‌فهمد؛ ولی وقتی به آیاتی که درباره اصول معارف اسلام است، مراجعه می‌کند از این اشتباه درمی‌آید. و این جریان، در تمامی معارف و اباحت غیرمادی و غایب از حس هست و اختصاصی به معارف قرآن ندارد. معارف سایر کتب آسمانی، البته آن معارف عالی‌ای که دستخوش تحریف نشده‌اند، و همچنین مباحث الهی که در فلسفه عنوان می‌شود، همین‌طور است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۳-۳۴).

۲. یکی دیگر از تأثیرات منفی دخالت پیش‌دانسته‌های علمی در فهم آیات قرآن آن است که مفسر، فرضیات غیرمسلم علوم تجربی را مبنا قرار دهد و با استفاده از آنها بخواهد به تفسیر متون دینی

که متأثر از تعلقات آنها به فرقه مذهبی خودشان بوده است، موجب شد که آنان در شیوه بحث و تحقیق در متون دینی اختلاف نظر پیدا کنند و هر کسی بر مذهب و طریقه فکری خود تأکید داشته باشد (همان، ج ۱، ص ۵)؛ مثلاً، متکلمان به علت اختلافی که در اعتقادات مذهبی داشتند، آن آیاتی را که موافق مذهبشان بود، می‌پذیرفتند و آن آیاتی را که مخالف مذهبشان بود، به گونه‌ای که با اعتقاد مذهبی‌شان سازگار باشد، تأویل می‌کردند (همان، ج ۱، ص ۶).

ب. تأثیرگذاری مثبت: یکی از پیش‌دانسته‌های اعتقادی که در معرفت دینی تأثیر مهمی دارد، علم عاری از شک و شبهه به خداوند متعال و آیات اوست. اینچنین علمی موجب می‌شود انسان به علمی ثابت و تزلزل‌ناپذیر نایل شود (همان، ج ۳، ص ۲۸). برای نمونه، راستخان در علم، علمی عاری از شک درباره تحقق روز قیامت دارند و علت اینچنین معرفتی، علم آنها به وعده الهی درباره تحقق چنین روزی است. بنابراین، به نظر علامه، علم به خدا و آیات او علت رسوخ در علم و تصدیق زوال‌ناپذیر در راستخان در علم است (همان، ج ۳، ص ۳۰).

۱-۳. پیش‌دانسته‌های علمی: یکی دیگر از پیش‌دانسته‌هایی که در معرفت دینی اثرگذار است، پیش‌دانسته‌های علمی (حسی و تجربی) است. تأثیر این نوع پیش‌دانسته‌ها نیز بر دو نوع است:

الف. تأثیر منفی: این تأثیرگذاری بر چند نوع است:

۱. اگر کسی با پیش‌دانسته‌های حسی و تجربی با آن دسته از معارف قرآنی که مربوط به قلمرو ماورای حس و ماده است، مواجه شود دچار سوءفهم می‌شود؛ زیرا به علت انس ذهنی با احکام محسوس،

از روی کار آمدن فرضیه منظومه شمسی و متروک شدن فرضیه افلاک نه‌گانه، آنان نیز خط بطلان بر تطبیقات خود کشیده، و از تحمیل‌هایی که بر قرآن و حدیث کرده بودند دست برداشتند (همان، ج ۸، ص ۱۹۲-۱۹۳).

۱-۴. پیش‌دانشته‌های محیطی: آداب و سنت‌های رایج در محیط زندگی انسان‌ها و تعصبات قومی یکی از عواملی است که در معرفت دینی انسان‌ها و گرایششان به مسلک‌ها و آرای خاصی تأثیرگذار است. علامه طباطبائی در این زمینه می‌گوید:

اما متکلمین که اقوال مختلفه‌ای در مذهب داشتند، همین اختلاف مسلک وادارشان کرد که در تفسیر و فهم معانی آیات قرآنی اسیر آراء مذهبی خود باشند، و آیات را طوری معنا کنند که با آن آراء موافق باشد، و اگر آیه‌ای مخالف یکی از آن آراء بود، تأویل کنند، آن‌هم طوری تأویل کنند که باز مخالف سایر آراء مذهبی‌شان نباشد. و ما فعلاً به این جهت کاری نداریم، که منشأ اتخاذ آراء خاصی در تفسیر در برابر آراء دیگران، و پیروی از مسلک مخصوصی، اختلاف نظریه‌های علمی است، و یا منشأ آن تقلیدهای کورکورانه از دیگران است، و یا صرفاً تعصب‌های قومی است (همان، ج ۱، ص ۱۰).

۱-۲. ظرفیت‌های ادراکی انسان: دومین عامل از عوامل ذهنی که در معرفت دینی اثرگذار است، ظرفیت‌های ادراکی انسان‌هاست. علامه بر آن است که مردم از لحاظ سطح فکری بر دو دسته‌اند: برخی از آنها از جهت سطح فکری در سطح نازلی هستند که نمی‌توانند بر اساس برهان به حق برسند، و گروهی که از جهت علمی تکامل یافته‌اند. نحوه بهره‌گیری

که در زمینه امور مادی بیاناتی دارد، بپردازد. علامه تطبیق نظریات هیئت بطلمیوسی بر آیات قرآن و تفسیر مبتنی بر آن را از این نوع دانسته و می‌نویسد:

این نظریه را نمی‌توان تفسیر و فهم آیات قرآن نامید، بلکه در حقیقت تحمیل قواعد هیئت بطلمیوس بر قرآن کریم است. لذا می‌بینیم که صاحبان این نظریه آنچه را که از این فرضیه بر حسب ظاهر قابل انطباق بر قرآن بوده قبول کرده و آیات راجع به آسمان‌های هفت‌گانه و کرسی و عرش و امثال آن را به آن تفسیر کرده‌اند، و آنچه را که مخالف با ظواهر قرآن دیده‌اند رد کرده‌اند؛ مثلاً، در فرضیه مذکور، گفته شده است که بعد از فلک نهم که همان فلک محدود است، دیگر چیزی نیست، حتی خلأ هم وجود ندارد. و نیز گفته شده که حرکات افلاک ابدی و دایمی است، و همچنین قابل خرق و التیام نیست... و اینها چون دیده‌اند که ظواهر قرآن و حدیث برخلاف این فرضیه‌ها از وجود حجاب‌ها و سرادقات در مافوق عرش خبر می‌دهد، و برای عرش پایه‌ها و حاملین قابل است، و نیز برخلاف قواعد مزبور می‌گویند که خداوند به زودی آسمان‌ها را مانند کاغذ و نامه‌ای که می‌پیچند خواهد پیچید...

و این صریحاً مخالف با قواعدی است که علمای هیئت و طبیعی‌دان‌های سابق معتقد به آن بوده‌اند؛ لذا همه اینها را به عذر اینکه مخالف با ظاهر قرآن و سنت است رد کرده‌اند، و هیچ‌به‌فکرشان نیفتاده که وقتی صدها قاعده علمی آنان با ظاهر قرآن و حدیث مطابقت ندارد، پس ممکن است چیزهایی هم که قرآن درباره آسمان‌ها فرموده، غیر آن حرف‌هایی باشد که آنان زده‌اند. نتیجه این غفلت آن شد که پس

این دو گروه از معارف دینی متفاوت است و بدین‌گونه، اختلاف ظرفیت‌های ادراکی، در معرفت دینی افراد اثرگذار است.

﴿هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾

(بقره: ۱۸۵)، کلمه ناس - که عبارت است از طبقه

پایین افراد جامعه که سطح فکرشان نازل‌ترین

سطح است - ... معنایی اعم از علما و غیر علما

دارد. و این اکثریت همان‌هاست که اساس

زندگی‌شان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و

تمیز در امور معنوی به وسیله دلیل و برهان را

ندارند، و نمی‌توانند از راه دلیل میان حق و باطل را

تشخیص دهند، مگر آنکه کسی دیگر ایشان را

هدایت نموده، حق را برایشان روشن سازد، و قرآن

کریم همان روشنگری است که می‌تواند برای این

طبقه حق را از باطل جدا کند، و بهترین هدایت

است. اما خواصی از مردم که در ناحیه علم و عمل

تکامل یافته‌اند، و استعداد اقتباس از انوار هدایت

الهی و اعتماد به فرقان میان حق و باطل را دارند،

قرآن کریم برای آنان بینات و شواهدی از هدایت

است، و نیز برای آنان جنبه فرقان را دارد؛ چون این

طبقه را به سوی حق هدایت نموده، حق را برایشان

مشخص می‌کند، و روشن می‌کند که چگونه باید

میان حق و باطل فرق گذاشت (همان، ج ۲، ص ۳۰).

به نظر علامه، علت بهره‌گیری معرفتی فزون‌تر افرادی

که ظرفیت ادراکی بالایی دارند، این است که آیات

قرآن متضمن معانی طولی است که مترتب بر

یکدیگرند و تیزهوشی یا کندذهنی کسی که با قرآن

مواجه می‌شود، در فهم این نوع معانی طولی تأثیرگذار

است و افرادی که دارای ذهن‌های تیزهوش هستند به

فهم معارف برتر و مباحث دقیق قرآنی نایل می‌گردند.

هرچند آیات قرآن دارای معانی مترتب بر یکدیگر

است؛ معانی‌ای که بعضی مافوق بعض دیگر است،

و بجز کسی که از نعمت تدبر محروم است

نمی‌تواند آن را انکار کند، ولیکن باید دانست که

همه آن معانی - و مخصوصاً آن معانی که از لوازم

معنای تحت‌اللفظی است - معانی الفاظ قرآن

هستند؛ چیزی که هست، مراتب مختلفی که در فهم

و ذکاء و هوش و کم‌هوشی شنونده است، باعث

می‌شود که همه مردم، همه آن معانی را نفهمند

(همان، ج ۳، ص ۷۳).

علامه طباطبائی مسئله توحید را یکی از این معارف

عمیق و دقیق می‌داند که تفاوت در ظرفیت ادراکی

افراد در فهم آن اثرگذار است (همو، ۱۴۱۷ق، ج ۶،

ص ۸۶-۸۷).

## ۲. عوامل قلبی

مقصود از عوامل قلبی، آن دسته از عوامل تأثیرگذار

بر معرفت دینی است که طبق ادبیات دینی با قلب

انسان مرتبط است. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از:

۲-۱. مراتب معنوی: به نظر علامه، درجات معنوی افراد

که معیار آن قرب به خداوند متعال است، در دستیابی

انسان به معرفت دینی تأثیر مهمی دارد؛ زیرا قرآن

دارای معانی طولی است که مترتب بر یکدیگرند و

افراد با توجه به مراتب معنوی که دارند می‌توانند به

مراتبی از این معانی دست یابند (همان، ج ۳، ص ۷۳).

به باور علامه، یکی از حقایق انکارناپذیر قرآنی این

است که داخل شدن انسان در قلمرو ولایت الهی و

تقرب او به خداوند متعال، موجب می‌شود دریچه‌ای

به ملکوت آسمان‌ها و زمین برای انسان گشوده گردد و از طریق آن، به مشاهده آیات بزرگ الهی و انوار جبروت او، که امور غیبی می‌باشند، نایل شود.

داخل شدن انسان در تحت ولایت الهی و تقربش به ساحت قدس و کبریایی خدای تعالی، انسان را به آگاهی‌هایی موفقی می‌کند که آن آگاهی‌ها را با منطق و فلسفه نمی‌توان به دست آورد؛ دری به روی انسان از ملکوت آسمان‌ها و زمین باز می‌کند که از آن در، حقایقی را می‌بیند که دیگران نمی‌توانند آنها را ببینند، و آن حقایق، نمونه‌هایی از آیات کبری خدای تعالی و انوار جبروت اوست؛ انواری که خاموشی ندارد. امام صادق (علیه السلام) فرموده: اگر نبود که شیطان‌ها پیرامون دل‌های بنی‌آدم دور می‌زنند، هر آینه انسان‌ها می‌توانستند ملکوت آسمان‌ها و زمین را ببینند... خدای تعالی هم فرموده: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: ۶۹) و ظاهر آیه شریفه ﴿وَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾ (حجر: ۹۹)، نیز بر این معنا دلالت دارد؛ برای اینکه به دست آوردن یقین را نتیجه عبادت خواننده و فرمود: «پروردگارت را عبادت کن تا یقین به دست آید»، و نیز آیه زیر که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام: ۷۵)، که وصف ایقان را گره خورده و مربوط به مشاهده ملکوت دانسته است (همو، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۴۴۱).

بر این اساس، قرآن، افراد هر مرتبه از مراتب معنوی نظیر «مخلصین»، «موقنین»، «مطهرین» و... را بهره‌مند از معرفت دینی خاصی می‌داند.

مردم بر حسب مراتب قرب و بعدشان از خدای تعالی مراتب مختلفی از علم و عمل دارند، و لازمه اختلاف این مراتب این است که آنچه اهل یک مرتبه، تلقی می‌کند و می‌پذیرد، غیر آن چیزی باشد که اهل مرتبه دیگر تلقی می‌کند، یا بالاتر از آن است و یا پایین‌تر. خدای سبحان هم بندگان خود را به اصنافی گوناگون تقسیم کرده، و هر صنفی را دارای علم و معرفتی می‌داند، که در صنف دیگر نیست. طایفه‌ای را «مخلصین» معرفی نموده، علم واقعی به اوصاف پروردگارش را مختص آنان می‌داند، و می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ﴾ (صافات: ۱۶۰)... طایفه‌ای دیگر را به نام «موقنین» نامیده، و مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین را خاص آنان دانسته، می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام: ۷۵)، طایفه‌ای را به عنوان «منیبین» معرفی کرده، و تذکر را مخصوص آنان دانسته می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾ (مؤمن: ۱۳)، طایفه‌ای را «عالمین» خوانده و تعقل مثل‌های قرآن را به آنان مختص کرده، می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ، وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۳) و گویا منظور از عالمان، همان اولوالالباب و مستدبرین است... طایفه دیگر، «مطهرین» اند که خدای تعالی ایشان را مخصوص به علم تأویل کتاب کرده و فرموده: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقعه: ۷۹)... و نیز طایفه‌ای را به نام «مستقربین»، طایفه‌ای به نام «مجتبین»، عده‌ای را به نام «صدیقین»، جمعی را «صالحین» و



این معنا را به دنبال دارد، و یا مستلزم این معناست که شخص مسلمان به خدا یقین پیدا کند، و شک و تردیدش از بین برود (همان، ج ۳، ص ۱۹۷).

۱-۳. ایمان: یکی دیگر از عوامل قلبی که در معرفت دینی نقش بسزایی دارد ایمان است. به نظر علامه، ایمان حقیقتی تشکیکی است که می‌تواند فزونی یابد. ایمانی که به درجه کمالش می‌رسد، موجب می‌گردد انسان درباره جایگاه خداوند متعال و نفس خود به معرفتی مطابق با واقع دست یابد.

ایمان هم چنان رو به انبساط نهاده و شروع به ریشه دواندن در دل می‌کند، و در اثر سیر در آیات داله بر خدای تعالی و همچنین آیاتی که انسان را به سوی معارف حقه رهبری می‌کند، در دل شاخ و برگ می‌زند، به طوری که هر قدر مؤمن بیشتر در آن آیات سیر و تأمل کند ایمانش قوی‌تر و زیادتر می‌گردد، تا آنجا که به مرحله یقین برسد، و جمله ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ (انفال: ۲) اشاره به آن است. وقتی ایمان انسان زیاد گشت و به حدی از کمال رسید که مقام پروردگارش را و موقعیت خود را شناخت، و به واقع مطلب پی برد، و فهمید که تمامی امور به دست خدای سبحان است، و او یگانه ربی است که تمام موجودات به سوی او بازگشت می‌کنند، در این موقع، بر خود حق و واجب می‌داند که بر او توکل کرده و تابع اراده او شود (همان، ج ۹، ص ۱۱).

۲-۴. تقوا: یکی دیگر از عوامل قلبی تأثیرگذار بر معرفت دینی، تقواست. به نظر علامه، اگرچه قرآن و سنت در کنار علم بر تقوا نیز تأکید دارند، اما تقوا راهی مستقل و مجزا از راه فکری، که فطری بشر است، نیست؛ زیرا

گروهی را «مؤمنین» نامیده و برای هر طایفه‌ای مرتبه‌ای از علم و ادراک قائل شده است (همان، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۲).

در طرف مقابل، دوری از خدا و قرار گرفتن در اصناف مختلف بدکاران، در معرفت دینی اثر نامطلوبی دارد و منجر به بدفهمی در زمینه معارف الهی می‌شود:

در مقابل عناوین پسندیده و مقامات بلندی که ذکر شد، عناوین ناستوده و مقامات پستی را برای طوایفی ذکر نموده، و برای هر طایفه‌ای مختصاتی از علم و معرفت را شمرده است. طایفه‌ای را «کافرین»، گروهی را «منافقین»، جمعی را «فاسقین»، عده‌ای را «ظالمین» و امثال این نامیده، و نشانه‌هایی از سوءفهم و پستی ادراک نسبت به آیات خدا و معارف حقه او اثبات کرده است (همان، ج ۳، ص ۱۰۳).

۲-۲. اسلام: علامه طباطبائی بر مبنای احادیث اهل بیت علیهم‌السلام بر آن است که اسلام آوردن مستلزم آن است که انسان از جهت ذات و افعالش در برابر خداوند متعال خاضع گردد و خودش و اعمالش را مطیع اراده خدا گرداند و این تسلیم شدن در برابر خدا، موجب یقین به خدا می‌گردد و شک و شبهه را در مورد او زایل می‌گرداند.

معنای حدیث این است که این دین، که نامش اسلام است، مستلزم خضوع آدمی برای خدای سبحان است؛ خضوعی قلبی و عملی، و این خضوع مستلزم آن است که شخص مسلمان خودش و اعمالش را تحت امر و اراده خدا قرار دهد، و این همان تسلیم شدن است، و تسلیم شدن برای خدا

درحالی که انسان باید از همگی این قوا برای رسیدن به سعادت حیات دنیوی و اخروی، که حیاتی علمی و کمالی است، بهره برد. انسان با تعدیل قوای مختلفش می تواند به چنین حیاتی نایل گردد و تقوا عامل تعدیل قوای نفس است. در نتیجه، تقوا منجر به پیراسته شدن افکار انسان از توهّمات حیوانی و القائات شیطانی می گردد و انسان را به فکری صحیح و علمی مطابق با واقع رهنمون می شود (همان، ج ۵، ص ۲۶۸-۲۷۰). بر این اساس، قرآن در آن آیاتی که بیانگر احکام شرعی است، فضایل اخلاقی و صفات پسندیده را همراه با احکام بیان می کند تا با یادآوری آنها، در وجود انسان تقوا نیز برانگیخته شده و انسان به فهم دقیق حکم شرعی نایل گردد (همان، ج ۵، ص ۳۱۴).

۲-۵. طهارت نفس: طهارت نفس یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر معرفت دینی است. به نظر علامه، اگرچه نمی توان این خصلت را علت فهم دانست، اما نمی توان یاری رسانی آن به فهم معارف پاک الهی را انکار کرد (همان، ج ۳، ص ۴۸).

علاوه بر این، طهارت نفس موجب فهم تأویل قرآن می شود. توضیح اینکه، ماورای قرآن در دسترس ما، که مشتمل بر الفاظ و قابل تعقل است، حقیقتی وجود دارد که معارف قرآنی و مضامین آن متکی بر آن است. این حقیقت از سنخ الفاظ و معانی نیست و فقط نفوسی که از طهارت برخوردارند می توانند به فهم آن نایل گردند (همان، ج ۳، ص ۵۵-۵۴). علامه طباطبائی در این زمینه می نویسد:

خدای سبحان در کتاب مجیدش فرموده: این کتاب تأویلی دارد که معارف و احکام و قوانین و سایر محتویات آن دائرمدار آن تأویل است، و این

اگر تقوا علت فهم باشد و بدون تقوا درک مطالب ممکن نباشد، احتجاجاتی که در قرآن و سنت با کفار، مشرکان، فاسقان و فاجران ذکر شده، لغو می بود؛ بدین دلیل که آنها پیرو حق نیستند و درکی از تقوا ندارند (همو، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۶۷-۲۶۸).

اما باید توجه داشت که به نظر علامه، اگرچه تقوا، در فهم معارف عالی و مسائل دقیق توسط ذهن انسان نقش علی ندارد و میزان هوش افراد در این فهم دخیل است، اما تقوا در فهم معارف پاک الهی، یاری رسان است (همان، ج ۳، ص ۴۸).

علامه بر آن است که میان عقل و تقوا ملازمه برقرار است؛ زیرا خداوند متعال زمانی تقوا را به انسان الهام می کند که عقل او حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهد. از سوی دیگر، سلامتی عقل تا زمانی است که انسان برخوردار از تقواست؛ زیرا تقوا موجب تعدیل قوای مختلف انسان می گردد و راه را برای عمل عقل نظری هموار می گرداند (همان، ج ۵، ص ۳۱۱-۳۱۲). به عبارت دیگر، تقوا موجب می گردد نفس انسان، که دارای قدرت درک است، به حالت تعادلی که فطرتاً از آن برخوردار است، برسد. توضیح اینکه، چون انسان از جهت جسمانی معجونی از قوای مختلف شهوت و غضب است، اگر او به یکی از این قوا گرایش بیشتری داشته باشد و مطیع محض آن گردد، آن قوه طغیان می کند و منجر به تضعیف یا نابودی اثر دیگر قوای انسانی می شود. در این حالت، انسان فقط به افکار و تصدیقاتی که از آن قوه ناشی می شود، توجه می کند و از تصدیقات و ادراکاتی که مربوط به دیگر قواست غافل می شود و بدین گونه، انسان دچار انحراف فکری می گردد.

انسان عجول و یا متعصب و یا هواپرست و یا هرهری مزاج (که هر کس هرچه بگوید می‌گوید تو درست می‌گویی) طوری دیگر درک می‌نماید و یک انسان ابله و بی‌شعوری که اصلاً خودش نمی‌فهمد چه می‌خواهد و یا دیگران از او چه می‌خواهند طوری دیگر (همو، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۱-۲۰۲).

۲-۷. فطرت: فطرت انسان از عوامل مهم نیل به معارف بخصوص معرفت دینی است. برای نمونه، توحید یکی از این معارف است که فطرت انسانی در فهم آن نقش بسیاری دارد.

مسئله توحید از هر مسئله دیگری بی‌ارتباطتر با حس و دورتر از ماده است و هیچ ارتباطی با حس و ماده ندارد. قرآن کریم بیان کرده که این معارف حقیقی همه از فطرت منشأ می‌گیرند، و فرموده: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (روم: ۳۰) می‌فرماید: خلقت بشر نوعی خلقت و ایجاد است که مستلزم این علوم و ادراکات است (همان، ج ۵، ص ۵۱۰).

### ۳. عوامل جسمی

به نظر علامه، ساختمان جسمی انسان‌ها در معرفت آنها به‌ویژه معرفت دینی شان نقش بسزایی دارد؛ زیرا ساختمان جسمانی افراد موجب می‌شود نیروی جسمانی آنها تفاوت کند و این امر در کارکرد اعضای ادراکی تأثیرگذار است و موجب می‌شود در فهم و تعقل، برخی تیزهوش و برخی دیگر کندذهن باشند. چنین ویژگی در انسان‌ها موجب می‌شود آنها در فهم مسائلی پیچیده مانند توحید اختلاف نظر پیدا کنند.

تأویلی که تمامی آن بیانات متوجه آن است امری است که فهم مردم معمولی چه تیزهوش و چه کودن از درک آن عاجز است، و کسی نمی‌تواند آن را دریابد، بجز نفوس پاک‌ی که خدای عزوجل پلیدی را از آنها دور کرده است، و تنها این‌گونه نفوس می‌توانند به تأویل قرآن دست یابند (همو، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۸۹).

همچنین علامه، طهارت نفس از رذایل را یکی از عوامل حفظ معارف الهی در نفس انسان می‌داند؛ معارفی که در حیات دنیوی و اخروی انسان نافع هستند (همو، ۱۳۱۷ق، ج ۴، ص ۱۰۹).

۲-۶. اخلاق: به‌باور علامه، اخلاق و فضایل و رذایل نفسانی نقش مهمی در معرفت بشری از جمله معرفت دینی دارد. شاهد این مدعا آن است که با بررسی افرادی که دارای خصوصیات اخلاقی مختلفی هستند، درمی‌یابیم که فهم انسانی که انصاف دارد و باوقار و معتدل است، با فهم کسی که سرکش، عجول و متعصب است، متفاوت می‌باشد. علامه طباطبائی در تبیین این مدعا می‌نویسد:

اختلاف در خُلق‌های نفسانی و صفات باطنی که یا ملکات فاضله است و یا ملکات زشت [وجود دارد]، که البته این صفات درونی تأثیر بسیاری در درک علوم و معارف بشری دارند؛ چون استعدادهایی را که ودیعه در ذهن است مختلف می‌سازند. یک انسانی که دارای صفت حمیده انصاف است، داوری ذهنی‌اش و درک مطلبش نظیر یک انسان دیگر که متصف به چموشی و سرکشی است نمی‌باشد. یک انسان معتدل و باوقار و سکینت، معارف را طوری درک می‌کند و یک

## ۴. عوامل عملی

اعمال بشر در معرفت او، به‌ویژه معرفت دینی نقش تأثیرگذاری دارد. علامه در تبیین نقش عمل در معرفت چنین می‌نویسد:

عمل هم در علم اثر متقابل دارد، و باعث پیدایش آن می‌شود، و یا اگر موجود باشد باعث ریشه‌دار شدن آن در نفس می‌گردد، همچنان‌که قرآن کریم فرموده: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: ۶۹) و نیز فرموده: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (حجر: ۹۹) و نیز فرموده: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم: ۱۰) و نیز فرموده: ﴿فَاعْقِبْهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ، وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ (توبه: ۷۸) و آیات قرآنی در این معنا نیز بسیار است، که همه دلالت می‌کند بر اینکه: «عمل چه صالح باشد و چه طالح، آثاری در دل دارد، صالحش معارف مناسب را در دل ایجاد می‌کند، و طالحش جهالت‌ها را، که همان علوم مخالفه با حق است (همان، ج ۳، ص ۱۰۰). به نظر علامه، عمل صالح در معرفت دینی انسان دارای تأثیرات مختلفی است:

الف) پیدایش علم: هر عمل صالحی متناسب با مراتب مختلفش، موجب پیدایش انواع مختلفی از علوم و معارف الهی در انسان می‌گردد (همو، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۶۶). برای نمونه، ذکر خدا و اظهار ذلت و خضوع انسان در برابر خدا از اعمال صالحی است که موجب دستیابی انسان به معارف الهی می‌شود.

﴿إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ

اختلاف در نیروی جسمانی به واسطه اختلاف ساختمان‌های بدنی اعصاب فکری را هم مختلف می‌کند، و در نتیجه، فهم و تعقل در مزاج‌های مختلف از نظر کندی و تیزی و خوبی و بدی و استقامت و کجی مختلف می‌شود... و این اختلاف درک‌ها و تفکرات در طرز تلقی و تفسیر یکتایی خدا از همه جا روشن‌تر دیده می‌شود؛ چه در آنجاست که اختلاف و نوسان وسیع و عجیبی که افراد بشر در درک و تعقل و کیفیت تفسیر و بیان مسئله وجود خدای تعالی دارند به خوبی به چشم می‌خورد، با اینکه همه‌شان در اصل وجود خدا متفقند؛ چون دارای فطرت انسانی‌اند (همان، ج ۶، ص ۱۲۶-۱۲۷).

یکی از عوامل جسمانی که در معرفت دینی تأثیر دارد، اشتغال نفس به بدن است که مانع دستیابی انسان به برخی معارف می‌گردد. برای نمونه، رؤیت خداوند در دنیا به علت رابطه نفس با بدن و توجه نفس به تدبیر بدن محال است و نیل انسان به چنین علمی ضروری به خداوند در دنیا ممکن نیست. قهراً وقتی مسئله رؤیت خدا به آن معنا که گفته شد، در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد، نفی ابدی آن در جمله ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ (اعراف: ۱۴۲) راجع به دنیا خواهد بود، و معنایش این می‌شود: مادامی که انسان در قید حیات دنیوی و به حکم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خویش و برآوردن حوایج ضروری آن است، هرگز به چنین تشریفی مشرف نمی‌شود، تا آنکه به‌طور کلی و به تمام معنای کلمه از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد (یعنی بمیرد) (همان، ج ۸، ص ۳۱۱).

متوجه آن معلومات نباشد و با عمل به آن معلومات و تمرین عملی دائمی به یاد آنها نباشد، به تدریج از یادش می‌رود و به بوته فراموشی سپرده می‌شود. ... و نیز شکی نداریم در اینکه علم و عمل، اثری متقابل در یکدیگر دارند. قوی‌ترین داعی به عمل علم است و وقتی عمل واقع شد و اثرش به چشم دیده شد، بهترین معلمی است که همان علم را به آدمی می‌آموزد (همو، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۷۷).

به عبارت دیگر، استقرار و ثبات علم در نفس مشروط به عمل است؛ در غیر این صورت، علم ضعیف شده و بی‌اثر می‌گردد.

معرفت پروردگار از قبیل معرفت‌هایی است که باید توأم با عمل باشد... نه از قبیل معرفت‌هایی که توأم با عمل نیست. و پرواضح است که این‌گونه معرفت‌ها وقتی در نفس پای‌گیر و مستقر می‌شود که به لوازم عملیش قیام شود، وگرنه معرفت در اثر ارتکاب اعمال مخالف و ناسازگار رفته رفته ضعیف شده و سرانجام به‌طور کلی از بین می‌رود، یا لااقل بی‌اثر می‌ماند (همان، ج ۶، ص ۱۳۶).

د) کمال علم: اگر عالم به علم خود عمل کند و متخلق به علم خود گردد، عمل او موجب کامل شدن علم او می‌شود. علم و معرفت به هر چیز وقتی کامل می‌شود که عالم و عارف نسبت به معلوم و معروف خود ایمان صادق داشته باشد، نه اینکه آن را شوخی و بازیچه بیندارد، و علاوه بر این، ایمان خود را از ظاهر و باطن خود بروز دهد، و جسم و جاننش در برابر معروف خاضع شود، و این همان ایمانی است که اگر در دل بتابد آشکار و نهان آدمی را در پرتو خود اصلاح می‌کند (همان، ج ۶، ص ۱۳۶).

اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (آل‌عمران: ۱۹۱)؛ در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز برای صاحبان لب نشانه‌هایی است؛ همان کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو یاد می‌کنند، و این یاد کردن در هر حال، و لوازم آن که همان تذلل و خشوع باشد، همان انابه‌ای است که موجب تذکر آنان به آیات خدا و انتقالشان به معارف حقه است؛ همچنان‌که می‌بینیم یک‌جا فرمود: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾ (غافر: ۱۳) و جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (آل‌عمران: ۷) (همو، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۵).

نمونه دیگر از اعمال صالح، عمل به تکالیف عبادی است که مستلزم نیل به معرفت به خدا و آیات الهی است؛ زیرا اعمال عبادی موجب توجه نفس به مبدأ و معاد و خلوص قلب می‌گردد و اشراف نفس به عالم معنا را در پی دارد (همو، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۵۹).

ب) خلوص علم: عمل صالح موجب خلوص اعتقادات و علم به معارف الهی از شک، تردید و اوهام می‌گردد و توجه کامل نفس به این علوم را در پی دارد؛ زیرا عمل صالح انسان را از دنیا طلبی، دلبستگی و سرگرمی به زیورهای زندگی مادی باز می‌دارد و از تشتت ذهنی به جهت توجه به معلومات فانی و زوال‌پذیر جلوگیری می‌کند (همان، ج ۳، ص ۶۵-۶۶).

ج) حفظ علم از زوال: همان‌گونه که عمل موجب پیدایش علم در انسان می‌شود، تکرار عمل به علم نیز حافظ علم و مانع از زوال آن می‌باشد.

تجربه قطعی دلالت می‌کند بر اینکه معلوماتی که انسان در زندگی‌اش برای خود تهیه می‌کند... وقتی

خاصی بیابند و معرفت دینی شان تحت تأثیر این گرایش‌ها ساخته و پرداخته گردد. علامه طباطبائی به چگونگی شکل‌گیری و تأثیرگذاری جریان‌های مختلف فکری و تأثیر آن در تقسیم اندیشمندان در قالب مکاتب‌گوناگون و نقش این مکاتب در تفسیر این اندیشمندان از متون دینی پرداخته و در این زمینه می‌نویسد:

بعد از رسول خدا ﷺ در عصر خلفاء، فتوحات اسلامی شروع می‌شود، و مسلمانان در بلاد فتح شده با فرقه‌هایی مختلف، و امت‌هایی گوناگون، و با علمای ادیان و مذاهب مختلف آشنا می‌شوند، و این خلطه و آمیزش سبب می‌شود بحث‌های کلامی در مسلمانان شایع شود. از سوی دیگر، در اواخر سلطنت امویان و اوایل عباسیان، یعنی در اواخر قرن اول هجرت، فلسفه یونان به زبان عربی ترجمه شده، در بین علمای اسلام انتشار یافت، و همه جا مباحث عقلی ورد زبان‌ها و نقل مجالس علما شد. و از سوی سوم، مقارن با انتشار بحث‌های فلسفی، مطالب عرفانی و صوفی‌گری نیز در اسلام راه یافته، جمعی از مردم به آن تمایل نمودند، تا به جای برهان و استدلال فقهی، حقایق و معارف دینی را از طریق مجاهده و ریاضت‌های نفسانی دریابند. و از سوی چهارم، جمعی از مردم سطحی به همان تعبد صرف که در صدر اسلام نسبت به دستورات رسول خدا ﷺ داشتند، باقی ماندند، و بدون اینکه کاری به عقل و فکر خود داشته باشند، در فهم آیات قرآن به احادیث اکتفا نموده، و در فهم معنای حدیث هم هیچ‌گونه مداخله‌ای ننموده، به ظاهر آنها تعبد می‌کردند، و اگر هم احیاناً بخشی از قرآن می‌کردند، تنها از جهات

اگرچه عمل صالح تأثیرات مطلوبی در معرفت دینی بشر دارد، اما در مقابل، علامه معتقد است که اعمال ناپسند و گناهان در ایجاد شبهات و القای افکار فاسد در ذهن نقش دارند (همو، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۲۸).

### ب. عوامل برونی

مقصود از عوامل برونی آن دسته از عوامل است که در بیرون وجود انسان وجود دارد و بر فهم و درک دینی انسان اثرگذار است.

#### ۱. عوامل اجتماعی

انواع مختلفی از عوامل اجتماعی در معرفت دینی انسان تأثیرگذار هستند که در این مجال، به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱-۱. وحدت و تفرقه در جامعه: به نظر علامه، اتحاد میان افراد در جامعه زمینه وحدت انسان‌ها در اعتقاد را فراهم می‌کند؛ زیرا در پرتو وحدت در اجتماع، افراد با یکدیگر تماس و ارتباط دارند و این امر موجب ارتباط و تماس عقاید آنها می‌گردد. اما در مقابل، تفرقه در جامعه موجب جدایی افراد از یکدیگر و جدایی افکار و عقاید آنها از یکدیگر می‌شود و بدین‌سان، آراء و عقاید مختلف در جامعه ظهور می‌یابد (همان، ج ۳، ص ۳۷۴).

۱-۲. وجود جریان‌های مختلف فکری در اجتماع: وجود جریان‌ها و مکتب‌های گوناگون در اجتماع در معرفت دینی افراد اثرگذار است. جریان‌های مختلف کلامی، فلسفی، عرفانی و حدیثی در جامعه، موجب می‌شود اندیشمندی که در چنین اجتماعی زندگی می‌کند با تعلق و گرایش به یکی از این جریان‌ها، گرایش فکری

دست می‌دهد... و آیه مورد بحث که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴)، اشاره به همان استعداد نموده و می‌فرماید: پذیرفتن و عمل کردن به آن دستوراتی که دعوت حقه اسلامی، بشر را به آن می‌خواند، انسان را برای درک آن زندگی حقیقی مستعد می‌سازد، همچنان‌که این زندگی حقیقی هم منشأ و منبع اسلام است، و علم نافع و عمل صالح از آن زندگی سرچشمه می‌گیرد (همو، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۵۶).

علت نیل انسان به علم نافع در پرتو دین این است که دین انسان را مکلف به تکالیف عبادی می‌کند و مؤمنان با انجام این اعمال، خلوص قلبی یافته و نفسشان به مبدأ و معاد توجه پیدا می‌کند و بر عالم معنا و طهارت احاطه می‌یابند و بدین‌گونه، به موهبت معرفت خدا و آیات الهی نایل می‌گردند.

[دین] یک عده تکالیف عبادی بر او [انسان]

تحمیل می‌کند، که در اثر تکرار و مواظبت بر عمل به آن، نفسش و سویدای دلش متوجه مبدأ و معاد شود، و به عالم معنا و طهارت نزدیک و مشرف گردد، و از آلودگی به مادیات و پلیدی‌های آن پاک شود... از این بیان یک نتیجه مهم به دست می‌آید، و آن این است که تکالیف عبادی مقصود بالاصل نیست، بلکه مقدمه‌ای برای معرفت خدا و آیات اوست (همان، ج ۳، ص ۹۰).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی مطالب تفسیر المیزان، به این نتیجه رسیدیم که عوامل بسیاری در فرایند شکل‌گیری، حفظ، ثبات و تحول معرفت دینی در نفس انسان تأثیرگذار

ادبی آن بود، و بس. این چهار عامل باعث شد که روش اهل علم در تفسیر قرآن کریم مختلف شود. علاوه بر این چهار عامل، عامل مهم دیگری که در این اختلاف اثر بسزایی داشت، اختلاف مذاهب بود، که آنچنان در میان مسلمانان تفرقه افکنده بود، که میان مذاهب اسلامی هیچ جامعه‌ای، کلمه واحدی نمانده بود، جز دو کلمه «لا اله الا الله و محمد رسول الله»، وگرنه در تمامی مسائل اسلامی اختلاف پدید آمده بود. ... و در نتیجه، در طریقه بحث از معانی آیات قرآنی مستغرق شدند، و هر جمعیتی برای خود طریقه‌ای بر طبق طریقه مذهبی خود درست کرد (همو، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸-۹).

۱-۳. امر به معروف و نهی از منکر: علامه با نظر به آیات قرآن بر آن است که امر به معروف و نهی از منکر در معرفت دینی نقش مهمی دارد؛ زیرا دعوت به نیکی‌ها از راه تلقین و یادآوری، موجب استقرار و ثبات اعتقادات حق در نفس انسان می‌گردد و نهی از منکر از اموری که مانع رسوخ اعتقادات صحیح در نفس هستند، مانع می‌شود (همو، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۲۹).

### ۲. عوامل دینی

علامه طباطبائی با نظر به آیات قرآن، بر آن است که دین، انسان را به حیات حقیقی دعوت می‌کند و نیل انسان به چنین حیاتی علم نافع را در پی دارد.

برای آدمی یک زندگی حقیقی هست که اشرف و کامل‌تر از حیات و زندگی پست دنیایی اوست، و وقتی به آن زندگی می‌رسد که استعدادش کامل و رسیده شده باشد، و این تمامیت استعداد به وسیله آراستگی به دین و دخول در زمره اولیای صالحین

هستند. دسته‌ای از این عوامل درونی هستند، ازجمله آنها عوامل ذهنی هستند که مشتمل بر پیش‌دانسته‌های ذهنی اعم از پیش‌دانسته‌های زبانی، محیطی و اعتقادی و پیش‌دانسته‌های علمی می‌باشند که در مواردی تأثیرگذاری مثبت و گاهی تأثیرگذاری منفی در فرایند فهم و معرفت دینی دارند. همچنین ظرفیت ادراکی انسان از عوامل ذهنی مؤثر در معرفت دینی می‌باشد.

از دیگر عوامل درونی می‌توان از عوامل قلبی از قبیل مراتب معنوی، اسلام، ایمان، تقوا، طهارت نفس، اخلاق و فطرت انسانی نام برد که در فرایند مهم اثرگذار می‌باشد.

ساختار جسمی انسان و عملکرد آن در تعقل و اعمال انسان اعم از اعمال نیک و بد نیز در تولید معرفت، حفظ و ثبات آن یا تغییر و زوال معرفت نقش مهمی ایفا می‌کنند.

عوامل برون‌ی به‌ویژه عوامل اجتماعی و عوامل دینی نیز در فهم و معرفت دینی تأثیرگذار می‌باشند.

#### منابع .....

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.

\_\_\_\_، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.